



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)﴾

سوره مبارکه ای که به صورت عنوان «البینه» یا «القیمة» یا چند نام اینها «علم بالغلبة» است نام گذاری شده ظاهرش در مدینه نازل شده است. صدر آن درباره ضرورت وحی و نبوت است، بعد اختیار جوامع بشری بعد از آمدن وحی و نبوت است، بعد بیان پایان کار دو گروه پذیرای وحی و نبوت و منکران وحی و نبوت است بعد هم بخشی از بیان نتایج پایانی این دو گروه که بهشت و جهنم است حکم آن چیست؟

این آیه و این سوره بین مفسران بین افراط و تفریط قرار گرفت، برخی ها بیش از دوازده قول و چندین شبهه و پیچیدگی و نقد و اشکال ارائه کردند که باعث پیدایش این ده یا دوازده قول شد. برخی ها گویا اصلاً در این آیه و

در این سوره اشکالی نیست و شبهه‌ای نیست به طور عادی گذشتند. در نوبت قبل اشاره شد که این ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ بیان سنت الهی است. ذات اقدس الهی جریان هدایت هر موجودی را به مقصد به عهده گرفت مخصوصاً انسان را ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱ هیچ موجودی را در «کان»ی ناقصه نقص نگذاشت، در «کان»ی ناقصه هر چه لازمه کمال او بود به او عطا کرد. ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ مربوط به «کان»ی تامه است، ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾^۳ «کان»ی ناقصه است معنای حُسن خلقت در «کان»ی ناقصه این است که هر چه کمال اوست به او داد. کمال انسان در هدایت به مبدأ و منتها و پایان کار و مانند آن است و این تکمیل نسبت به ذات اقدس الهی «یجب عن الله» است و نسبت به مردم «یجب للناس» است که در بحث قبل ضرورت «عن الله» و ضرورت «لِلنَّاسِ» تبیین شد؛ یعنی مردم اگر بخواهند به مصد برسند دو ضرورت در کار است: یکی حتماً از طرف خدای سبحان باید رهبری بشود، شریعت بیاید کتاب بیاید هندسه بیاید راه باشد صراط مستقیم باشد تا اینها بدانند از کجا حرکت کنند به کجا برسند. برای مردم «ضروری للناس» است، چون هیچ راهی ندارند برای اینکه از کجا بروند و به کجا بیایند.

انسان مثل یک مسافری است که در بین راه او را پیاده کردند، نه از گذشته ازلی خود باخبر است نه از آینده ابدی خود. او نه می‌داند که از کجا آمده و نه می‌داند که بعد از مرگ کجا می‌رود برزخ چیست؟ ساهره معاد چیست؟ قیامت چیست؟ بهشت و جهنم چیست؟ پس دین و مکتب الهی «ضروری عن الله» است که حتماً از خدا باید نازل بشود و «ضروری للناس» است این در بحث نوبت قبلی گذشت.

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

۲. سوره زمر، آیه ۶۲.

۳. سوره سجده، آیه ۷.

اما با این بیان دیگری که در این جلسه مطرح است این است که ما برای اینکه این «من» روشن بشود که بیانیه است یا تبعیض و اصرار ما این است که این «من» بیانیه است نه تبعیض، برای این باید توجیهی داشته باشیم و آن این است که هدایت مردم از کفر و شرک، این محال است بدون وحی و نبوت باشد، مردم از کفر و شرک ممکن نیست دست بردارند الا به عنایت الهی؛ حالا آن عنایت الهی گاهی مستور است، گاهی مشهود مطلبی دیگر است. این «من»، «من» بیانیه است یعنی کافر و مشرک اگر بخواهد به هدایت تام بار یابد هیچ چاره‌ای نیست مگر ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ﴾ البته مسئله فطرت و ﴿فَالْتَمِمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ اینها کمک می‌کند، ولی بخواهد یک مؤمن واقعی بشود این هیچ راهی ندارد، ممکن نیست از کفر و شرک منزّه بشود الا به رسالت و وحی. ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ چه اهل کتاب چه مشرک، این «من» من بیانیه است کافر ممکن نیست مؤمن بشود الا بالوحی.

امتناعش با وحی برطرف می‌شود؛ اما اینکه بعداً دارد که یک عده از مشرکین و کفار بعد از اینکه رسول آمد باز کفر ورزیدند برای آن است که درست توجه نشد، نقیض رفع امتناع، اثبات ضرورت نیست؛ نقیض رفع امتناع اثبات امکان به معنای عام است، این امکان به معنای عام یک فرد ضروری دارد یک فرد ممکن خاص؛ یعنی کافران - این «من» بیانیه است نه تبعیضیه - هر کافر و مشرکی بخواهد مؤمن بشود هیچ راهی نیست «یمتنع الا بالوحی و الرسالة». اما وقتی وحی و رسالت آمد امتناع برطرف شد، وقتی امتناع برطرف شد امکان عام می‌آید، امکان عام که آمد گروهی همچنان بر کفر خودشان باقی‌اند گروهی هم ایمان می‌آورند. قبلاً رفع کفر محال بود، اما الآن اثبات کفر محال نیست بقای بر کفر محال نیست، چون انسان مختار است یا قبول یا نکول! ولی قبل از اینکه وحی بیاید دینی بیاید کسی بخواهد مؤمن بشود محال است.

این ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ﴾ کافر اعم از کلیمی و یهودی و ترسا و مشرکین اینها محال است که مؤمن بشوند «الا بالبینة» که ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴾. حالا که ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴾ آمد امتناع برطرف شد می‌توانند منفک باشند می‌توانند نه. چون نقیض امتناع امکان به عام است اگر گفتیم این چیز ممتنع است بعد گفتیم نقیض ممتنع را بیان کنید، می‌شود «لا امتناع». «لا امتناع» گاهی به صورت ضرورت بالغیر است گاهی به صورت امکان بالخاص است که همچنان در حال تساوی باقی است لذا «من» من بیانیه است نه تبعیضیه. هیچ کافری ممکن نیست مؤمن بشود مگر از راه وحی و نبوت وقتی وحی و نبوت آمد آن امتناع برطرف می‌شود امتناع که برطرف شد امکان عام می‌آید. امکان عام که آمد دو فرد دارد: یکی ضرورت بالغیر یکی امکان خاص. بعضی‌ها روی امکان خاصشان مانده‌اند که در بخش‌های بعدی فرمود آیه شش: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾ بعضی‌ها هم ایمان آوردند ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾. بنابراین آن وجوه ده یا دوازده‌گانه‌ای که طی کردند یک مقداری بُعد مسافت است نه آن افراط و نه این تفریطی که نظیر امین الاسلام (رضوان الله تعالی علیه)^۱ گویا در این آیه هیچ شبهه‌ای هیچ عقده‌ای هیچ پیچیدگی هیچ امر دقیق علمی وجود ندارد همین طور صاف معنا کرده است و بدون این تحلیل! گرچه مرحوم شیخ طوسی در تبیان بعضی از این مبانی را اشاره کرده است^۲ با اینکه غالباً امین الاسلام در کنار تبیان مطالبی را مرقوم می‌فرمایند، اما اینجا به صورت ساده گذراندند که گویا در این آیه دقائقی مستور نیست.

بنابراین این «من» بیانیه است؛ یعنی هیچ کافر و هیچ مشرکی ممکن نیست دست از کفر و شرک بردارد «إلا بالوحي و النبوة» این محال است منفک نیست. البته آن دو مطلب که «ضرورت عن الله» است، یک؛ و برای مردم

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۹۳.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۸۸.

«ضروری للناس» است، دو؛ آن می‌تواند صحیح باشد اما این دقت درباره «من» که آیا «من» منِ بیانیه است یا «من» منِ تبعیضیه است این در بحث قبل نبود، الآن ثابت شد که در عین حال که فرستادن وحی و نبوت «ضروری عن الله» است نه «علی الله» و «ضروری و للناس» است که همچنان این مطلب در هر دو مبنا محفوظ است هیچ ممکن نیست کسی مؤمن بشود مگر از راه وحی.

حالا که وحی و نبوت و بیّنه و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تثبیت شد امتناع برطرف شد امتناع انفکاک برطرف شد، با رفع امتناع انفکاک ضرورت انفکاک پیش نمی‌آید، امکان عام پیش می‌آید که امکان عام دو فرع دارد و این سوره هر دو فرع را ذکر می‌کند که یک عده همچنان لجوجانه بر کفرشان مانده‌اند زیرا اینها گرفتار ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۱ هستند و مانند آن. اینها یک مقداری که بررسی می‌شد دو گروه بودند یک مقدار که یک سطحی از اندیشه و فکر داشتند اینها یک سلسله استدلال‌های خلط بین تکوین و تشریع داشتند و اکثری آنها هم منطقشان این بود در قبول و نکول دو تا حرف داشتند؛ در نکول که می‌خواستند نپذیرند می‌گفتند ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ نیاکان ما که این کار را نکردند ما هم نمی‌کنیم! در قبول می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا﴾^۲ که این کار را می‌کردند و آباء ما این کار را می‌کردند ما هم می‌کنیم. سند قبولشان ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ﴾ کذا است، دلیل نکول آنها ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ بود. این محور قبول و نکول و تصدیق و تکذیب جاهلیت است.

اما آنها که یک مقدار روشن‌تر بودند، روشن فکر نما بودند نه روشن فکر؛ می‌گفتند که خدای سبحان علیم محض است، یک؛ قدیر محض است، دو؛ از کار ما باخبر است، سه؛ اگر این کار بد باشد جلوییش را می‌گیرد، چهار؛ چون

۱. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

۲. سوره زخرف، آیه ۲۲.

جلویش را نگرفت پس این کار حق است، پنج؛ اینها بین تکوین و تشریع خلط کردند که خدای سبحان می‌داند که ما این کارها را انجام می‌دهیم. اکثری اینها گرفتار آن قبول و نکول بودند که ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ كَذَا؛ آنها می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾. مقدار محدوده و قلمرو و حوزه تصدیق و تکذیب اینها، قبول و نکول اینها، نفی و اثبات اینها ﴿آبَاءَنَا﴾ بود. اما ذات اقدس الهی آمد تحلیل کرد فرمود مردم اگر بخواهند از کفر و شرک دست بردارند ایمان بیاورند هیچ راهی نیست الا رهبری غیبی. وقتی رهبری غیبی آمد آن امتناع برطرف می‌شود، وقتی امتناع برطرف شد مردم مختار هستند یا قبول یا نکول. نه اینکه امتناع برطرف شد حتماً ایمان می‌آورند چون نقیض ممتنع امکان عام است نه ضرورت بالغیر. حالا اگر لازم بود آن اقوالی که فخر رازی ذکر کردند،^۱ برخی از حرف‌ها را که جناب زمخشری ذکر کردند^۲ که ناقص است و دیگران هم همین راه را طی کردند. ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ﴾ اصلاً ممکن نیست که کافر چه اهل الحاد باشد چه مشرک باشد «من» بیانیه است؛ اینها منفک از یهودیت و مسیحیت نیستند منفک از شرک نیستند منفک از کفر به این معنا نیستند تا اینکه پیامبری بیاید چه اینکه آمد، کتابی بیاید که آمد، بیته‌ای بیاید که قرآن کریم است و آمد ﴿حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ آن معنای عام درباره مطلق کافر است آن درباره اصل نبوت عام است که آنجا سخن از اهل کتاب و مشرک ما نداریم که دو گونه باشد یک عده اهل کتاب، یک عده مشرک؛ در برابر نبوت عام همه یکسان هستند هیچ کدام اهل کتاب نیستند همه آنها یا ملحد هستند یا مشرک، همه کافر هستند «علی وزان واحد». این توزیع کفر به اهل کتاب و شرک، این نسبت به زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و مانند آن. حتی کسانی که قبل از وجود مبارک کلیم الهی بودند و مسیح

۱. مفاتیح الغیب، ج ۳۲، ص ۲۳۸ - ۲۴۰.

۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۸۲.

الهی بودند و ادیان ابراهیم قبل ایمان داشتند آنها به موسی و عیسی (سلام الله علیهما) هنوز مؤمن نشده بودند درباره آنها هم همین حرف هست.

غرض آن است که اگر اصل نبوت نیامده باشد اهل کتاب و الحاد و شرک نیست کلاً کافر هستند؛ یعنی غیر مؤمن هستند. ولی وقتی نبوت خاصه آمد بعضی انبیا بودند و هنوز وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیامد اینجا سخن از اهل کتاب و مشرکین است. ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۱ این بینه، رسول می تواند بدل آن باشد این رسولی است از خدا که صحف آسمانی را که مطهر است تلاوت می کند. مستحضرید که عنوان قرائت، عنوان تلاوت، در فارسی ما خواندن، اینها هیچ کدام روی نوشته نیست، لازم نیست انسان متنی را ببیند و بر اساس آن بخواند تا عنوان قرائت خواندن تلاوت و مانند آن صدق کند؛ زیرا ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿اقْرَأْ﴾^۲ او از ظهر قلب می خواند، فرمود: ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾^۱ او از ظهر قلب می خواند، او کتاب خوان نبود او خط خوان نبود؛ ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^۲ او اصلاً به حسب ظاهر نه از نظر علم غیب و کمال، او از نظر علم ظاهر کلمات را نمی خواند، الفاظ را نمی خواند خطوط را تشخیص نمی داد؛ اما همه معارف و حقایق نزد او روشن بود و آن کمال است. این تلاوت لازم نیست روی متن نوشته باشد قرائت لازم نیست روی متن نوشته باشد؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرائت می کرد ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ﴾ آیات ما را، بدون اینکه نوشته ای باشد یا روی نوشته بخواند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲. سوره شوری، آیه ۵۲.

﴿يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾^۱ او مطهر از نفس است در برابر کمال؛ مطهر از عیب است در برابر سلامت؛ مطهر از نقد است در برابر اتقان علمی. او مطهر است از هر نظر؛ البته ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ آن حکم فقهی هم سرجایش محفوظ است. ﴿فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾ این رسول که صحف می خوانند در این صحیفه ها نوشته هایی است که قیّم است، هم قائم بالحق است هم مقوم حق است، هم خودش حق است هم محقق است، هم متحقق پرور است. این کتابی که برهانی است و نقدپذیر نیست از نقص و عیب منزّه است «حقّ فی نفسه، محقّق لغیره، متحقّق» از نظر پرورش شاگردان عامل عالم عادل. این قیّم است، هم قائم به نفس است هم مقوم دیگری، این را می گویند کتاب قیّم. هم خودش اشکال ندارد هم اشکالات دیگری را می تواند حل کند.

بعد ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ﴾ در این جهت همه یکسان بودند. هیچ کدام بدون وحی ممکن نبود ایمان بیاورند؛ حالا که وحی آمد مردم دو قسم شدند. پس آن «من» من بیانیه است همه را شامل می شود از این به بعد یک عده بر اساس امکان خاص یک عده بر اساس «ضرورت بالغیر»، یک عده ایمان آوردند یک عده همچنان روی کفرشان ماندند. ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ حجت الهی تمام شد. این هم بخش پایانی سوره مبارکه «نساء» که در بحث قبل بیان شد آن حق است هم تبیین «ضرورت عن الله» و «ضرورت للناس» هر دو حق است و هم این «من» من بیانیه است نه من تبیضیه که بیان امروز و این جلسه است. ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ حجت الهی قبول، حالا حق که بیان شد ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ﴾^۲ حالا «منهم من يصدق و منهم من يكذب» او مختار است.

۱. سوره واقعه، آیه ۷۹.

۲. سوره نوح، آیه ۱۷.

﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ دین

شریعتی که این شریعت قائم به حق است، مقوم جامعه است، دین جامعه را نگه می‌دارد او قیّم است قائم به نفس است مقوم جامعه است. جامعه برای اینکه نترسد و نلرزد و بیراهه نرود و راه کسی را نبندد یک قیّم می‌خواهد و آن مکتب است. این مکتب و عقیده در انسان آن گره را به همراه دارد؛ مستحضرید ما یک عقل نظری داریم که معیار اندیش‌ورزی انسان است آن تصور و تصدیق و استدلال و قیاس استثنایی و قیاس اقترانی و بحث‌های علمی را به عهده دارد. یک عقل عملی داریم که آن کار اندیشه به عهده‌اش نیست؛ این محصول عقل نظری را در بخش اراده، تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری، نیت، اخلاص، عمل و ایمان می‌کند. در بخش عقل نظری وقتی محمول برای موضوع و موضوع صاحب این محمول شناخته شد بین این موضوع و محمول گره می‌خورد که قضیه را می‌گویند عقد. این گره به وسیله «هو» در عربی که می‌گویند «زید هو قائم»، به وسیله «است» در فارسی می‌گوییم «زید ایستاده است، زید عالم است» این «است» مثل گرهی است که محمول را به موضوع گره می‌زند این کار عقل نظری است با اندیشه و با انگشتش این کار را می‌کند.

اما عقیده کاملاً یعنی کاملاً مرز عقیده از عقد جداست عقد ربط بین موضوع و محمول است، عقیده آن است که عصاره این قضیه به جان گره بخورد این کار عقل نظری نیست، این کار علم نیست این کار اندیشه نیست، این کار انگیزه است به دست توانای عقل عملی است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱ این عقل عملی اگر سالم باشد ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲ نباشد ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۳ باشد این توانمند است؛ عصاره عقل نظری را با جان خود گره می‌زند می‌شود عقیده، آن وقت ما عالم بی‌عمل نداریم. ولی اگر عقل عملی در اثر ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۲.

۲. سوره شمس، آیه ۱۰.

۳. سوره شمس، آیه ۹.

دَسَاهَا ﴿﴾ افتاده باشد و لرزان باشد و نتواند عصاره عقل نظری را به جان خود گره بزند و عقد را به عقیده برساند و معتقد بشود می شود عالم بی عمل.

بنابراین در این بخش که فرمود: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ باید هر دو بخش کامل باشد، هم خوب بفهمد هم خوب به جان خود آن فهمیده را گره بزند عقد را به عقیده تبدیل کند. ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾. مطلبی در اصول هست که به این آیه کریمه هم استدلال کردند که عبادت‌ها باید به قصد نیت باشد، آیا قصد قربت را، قصد عبادت را می شود در متعلق امر أخذ کرد یا نه؟ یک نقدی دارند گفتند قبل از اینکه امری بیاید که آن متعلق قُربی نبود، «قربة إلى الله» نبود یا قصد امر نبود. نمی شود گفت که «صلَّ» این هیئت که مفید و جوب است ایجاب رفته روی نماز به قصد امر! چرا؟ چون امر بعداً آمده و بعداً می آید این امر به متن نماز تعلق می گیرد که در آن قصد قربت نیست در آن قصد امر نیست؛ وقتی تعلق گرفته به متن عبادت، از آن به بعد نماز می شود امر عبادی، می گوئیم نماز چیزی است که خدا آن را امر کرده و خدا آن را با قربت خواسته است.

خود نماز که پیکره عبادت است در درون او قصد امر نیست چون امری در کار نیست، این یک فرع؛ پس رتبه این متعلق قبل از امر است و این امر تعلق می گیرد به متن عبادتی که در آن قصد امر نیست، این دو؛ از جمع بندی امر و «مأمور به» انسان می فهمد که این «مأمور به» را به داعی این امر بیاورد؛ پس قصد امر در متعلق أخذ نشده است. این را معمولاً در کتاب های اصول ذکر می کنند که قصد امر در متعلق أخذ نشده است.

حالا یک بیانی شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) دارند در تعلیقه شان بر تفسیر شریف مجمع البیان که آن آیا می تواند کمک بکند یا نه؟ - إن شاء الله - در نوبت بعد مطرح می شود.

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»